

حمید مصدق، دهمین سال خاموشی آخرین وطنیه سرا

حمید مصدق آخرین وطنیه سرای ماست. ده سال پس از خاموشی هنوز کسی جای او را نگرفته است

برجسته ترین وطنیات در شعر گذشته ایران "ایوان مدائن" خاقانی است که شاعر در آن بر خرابه های ایران ویران شده، ناله های باشکوه سر می دهد. پس از آن "لزنیه" بهار است که از شعرهای پر شوکت زبان فارسی است و دیگر به قوت آن سروده نشده است؛ نیز شعرهای عشقی در منظومه "رستاخیز شهریار ایران" و "کفن سیاه"، که هر دو یادگار سفر به ایوان مدائن است و در رثای کاخ ساسانی سروده شده است.

اما هر قدر خاقانی در سروده وطنی خود تنها بود، بهار در سروده های وطنی اش تنها نیست. شعرای عهد مشروطیت، از عشقی گرفته تا عارف و سید اشرف گیلانی در این زمینه با او همداستان اند و به سرودن وطنیه همت می گمارند.

وطنیه سرایی که در عهد مشروطیت پا گرفت، یادگار روشنفکری پیش از مشروطه و حاصل گرایش های ناسیونالیستی روشنفکرانی چون میرزا آقاخان کرمانی است که ملیت خواهی و ملت گرایی را پایه تجدد قرار دادند. شعرای آزادیخواه دوره مشروطه گام در جای پای ناسیونالیست های پیش از مشروطه گذاشتند و وطنیه سرایی کردند. این گرایش خود را تا سالهای دهه درخشان ۴۰ کشاند و پس از آن دیگر به شکل پیشین خود ادامه نیافت. آخرین سراینده جدی وطنیات، حمید مصدق شاعر پرآوازه دوران ماست که ده سال پیش از این خاموش شد و این نوشته به مناسبت دهمین سال خاموشی او قلمی می شود.

در دهه چهل، پیش از آنکه کار به مبارزات چریکی برسد، یک نوع وطن گرایی در عرصه های مختلف بروز کرده بود. از جمله در زمینه نشر، بنیاد فرانکلین، در روشی که برای بالابردن تیراژ کتاب در پیش گرفته بود، به جوانان توجه کرد و نشر مجموعه ای را بر عهده گرفت که با همت و دبیری دکتر اسلامی ندوشن انتشار می یافت. دو کتاب از این مجموعه، یکی "حسن صباح" نوشته کریم کشاورز و دیگری "یعقوب لیث" نوشته باستانی پاریزی، و حتا کتاب دیگری به نام "کریمخان زند" از همان گرایش به ناسیونالیسم دوره مشروطه سیراب می شد.

البته گرایشی که به تناسب زمان، نوعی خرابکاری را مشروع و محترم می کرد. هم یعقوب لیث و هم حسن صباح کار چریکی را تا گذشته های دور ایران ریشه دار نشان می دادند و توجیه می کردند؛ پیروان حسن صباح عملاً چریک بودند و دست به خرابکاری می زدند و یعقوب لیث هم از عیاران بود و از راه عیاری حکومت سیستان و سپس پاره ای نقاط ایران را به دست آورده بود. زودتر و دیرتر کارهای دیگری نیز در این زمینه ها منتشر شد که شاید دیگر در آنها نه میل به ناسیونالیسم، بلکه یکسره امیال چپ روانه حضور داشت. جنبش حروفیه و پسیخانیان علی میر فطروس از همین قبیل بود. کارهای صمد بهرنگی جای خود داشت.

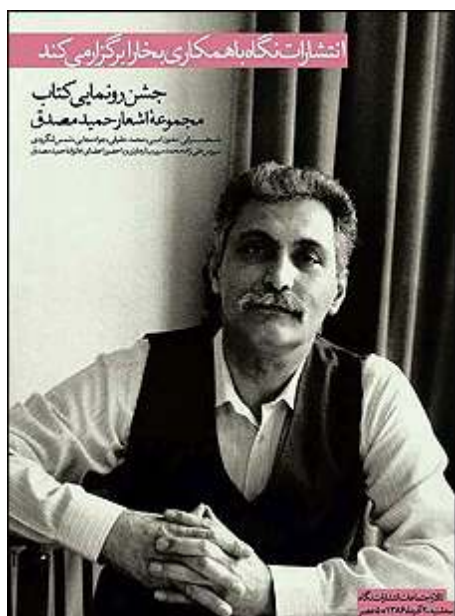
اما کارهای پیش از آن، یعنی شعرهای عهد مشروطیت از این دست نبود. ناله و ندبه بر دیوار فروریخته ایران ساسانی و پیش از آن بود که نوعی گرایش ضد عربی هم در آنها به چشم می آمد. شعرای این دوره، بخصوص عارف و عشقی اساساً با اعراب میانه خوشی

نداشتند و همان طرز فکر بعدها در آثار صادق هدایت و ذبیح بهروز هم بروز کرد. پروین دختر ساسان و مازیار، نوشته های صادق هدایت، ادامه همان وطنیه سرایی به نثر بود. کاری که بعدها دکتر عبدالحسین زرین کوب در "دو قرن سکوت" به صورت تحقیق تاریخی در آورد و به مبارزات ایرانیان با اعراب پرداخت، ادامه همین طرز فکر بود. با وجود این قهرمانان دو قرن سکوت که ضد اعراب بودند و به خونخواهی ابومسلم برخاسته بودند، مانند سنباد که به قول زرین کوب "آهنگ ویران کردن کعبه داشت" و استادسیس که "دعوی پیامبری می کرد" و مقنع که "دعوی خدایی" داشت، هیچگاه موضوع و مضمون اشعاری که می توان بدانها وطنیه خطاب کرد، قرار نگرفتند.

حمید مصدق ده سال پیش در آذرماه سال ۱۳۷۷ خورشیدی، در ۵۹ سالگی به پایان خط رسید

همچنانکه گرایش شاعران آزادی خواه مشروطه به دوران باستان بود، بعدها نیز وقتی حمید مصدق منظومه "درفش کاویان" را ساخت (۱۳۴۱) این قهرمانان تاریخی دو قرن سکوت نبودند که در شعر او ظاهر شدند. او نیز به قهرمانان اسطوره ای نظر داشت. چنانکه سیاوش کسریایی نیز در ساختن آرش کمانگیر، یک قهرمان اسطوره ای را موضوع شعر خود می کرد.

علت این امر شاید این باشد که در وطن پرستی دوره مشروطه، وطن همواره بطور خالص و خلص ایران نبود و چنانکه ماشاء الله آجودانی در کتاب "یا مرگ یا تجدد" نشان داده است در شعر شعرایی مانند بهار و نسیم شمال وطن پرستی، معادل ایران و اسلام به صورت توأمان بود. هرچند در شعر آنان رگه های ایران دوستی منهای اسلام، کم نیست. مستزاد "ای وای وطن وای" نسیم شمال که با مطلع:



گردیده وطن غرقه اندوه و محن وای ای وای وطن وای
خیزید و روید از پی تابوت و کفن وای ای وای وطن وای

شروع می شود، آشکارا به عظمت ایران پیش از اسلام نظر دارد:

کو بلخ و بخارا و چه شد خبوه و کابل کو بابل و زابل
شام و حلب و ارمن و عمان و عدن وای ای وای وطن وای

یا مستزاد دیگر او "درد ایران بی دواست" که با مطلع:

دوش می گفت این سخن دیوانه ای بی بازخواست درد ایران بی دواست
عاقلی گفتا که از دیوانه بشنو حرف راست درد ایران بی دواست

آغاز می شود نیز همان خط سیر را دنبال می کند.

مقصود از این مقدمه آن است که بگوئیم شعر حمید مصدق که خود ده سال پیش از این، در آذرماه سال ۱۳۷۷ خورشیدی، در ۵۹ سالگی به پایان خط رسید، در مجموع نوعی شعر ناسیونالیستی به حساب می آید که در همه آنچه برشمرديم ریشه دارد و شاید به غیر از آنچه شعریت شعر نامیده می شود، به خاطر گرایش های ناسیونالیستی شاعر ماندگار شده است. اگر شعر مصدق در زمان انقلاب شعار شد و دوشادوش شعر فرخی و دیگر شعرای دیگری که سپانلو به آنها نام شاعر آزادی داده است، پیشاپیش جمعیت حرکت کرد و حتی پس از انقلاب در جنبش های دانشجویی بیشتر مورد توجه قرار گرفت و بر سر زبانها افتاد، به همین علت بود. او پاداش گرایش های وطن دوستانه خود را می گرفت و آخرین شاعری بود که در یک منظومه نسبتاً بلند (درفش کاویان) داستان کاوه آهنگر را چنان تنظیم کرد که هم یادآور غیرت و مردانگی مردم ایران در عهد باستان بود و هم برانگیزاننده جوانانی که قصدشان آزادی و رهایی از یوغ استبداد است.

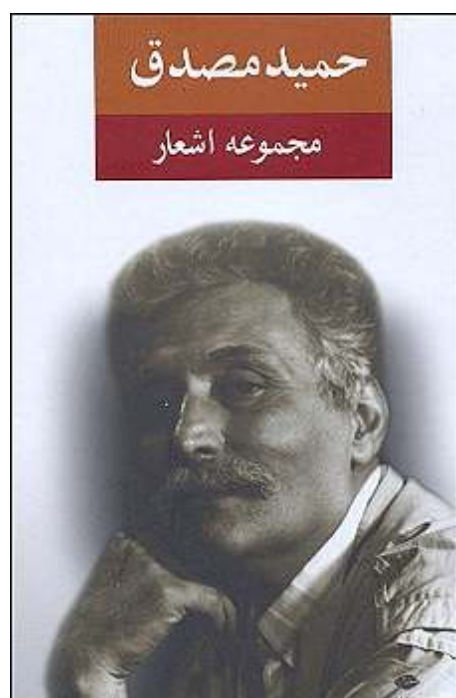
او با درفش کاویان یک سرمشق کهن را که کاوه بود، نو می کرد و جامعه تازه می پوشاند. این طرز فکر، یعنی "حب وطن" که از دوران جوانی با شاعر بود تا پایان عمر او، به رغم چپ گرایی هائی که مرسوم زمانه بود و بالاتر از آن بدل به روح زمانه شده بود،

ادامه یافت. هر چند دیگر شکل منظومه نداشت، بلکه به صورت پراکنده، در اشعار کوتاهش نمود می یافت. در "آبی، خاکستری، سیاه" نیز که دو سال بعد از درفش کاویان سروده شد، رگه های پررنگ همان طرز فکر دیده می شود و "من اگر برخیزم، تو اگر برخیزی ... " از این مجموعه است که بر سر زبانها افتاده است.

شاعر در جوانی در سروده های وطنی اش که در اینجا سعی خواهد شد مسطوره ای از آن به دست داده شود، لحن حماسی و دلیر دارد. در "درآمد" مجموعه "در رهگذار باد (۱۳۴۷)" شاعر با لحن پر غروری غریو می کشد و از مخاطبانش که قاعدتا باید جوانان آن دوره باشند، خواستار تکرار حماسه های تاریخ می شود:

بشکن طلسم حادثه را بشکن!
مهر سکوت از لب خود بردار
منشین به چاهسار فراموشی
بسیار گام خویش به ره،
بسیار

با لحن محکم و قاطعانه ای از مخاطبانش می خواهد از مرگ سهراب های زمانه، به کسب نتیجه بپردازند و آزادی خود را به دست آورند.



سهراب مرده راست غمی سنگین
اما،
غمی که افکند از پا نیست
برخیز رخس سرکش خود
زین کن
امید نوشداروی تو
از کیست؟

.....
افراسیاب خون سیاوش ریخت
بیژن به دست خصم
به چاه افتاد
کو گردی تو،
ای همه تن خاموش!
کو مردی تو
ای همه جان ناشاد!

لحن فاتحانه و حماسی که در بیشتر اشعار اولیه شاعر به چشم می خورد، مخصوص دوره جوانی شاعر است و در شعرهای میان سالی او نمودی ندارد

این مجموعه در سال ۱۳۴۷ چاپ شده و من خیال می کنم همزمانی چاپ این مجموعه با شروع جنگ های چریکی در ایران (واقعه سیاهکل) امری کاملاً تصادفی است زیرا با همه حماسه سرایی که در کار مصدق هست، اشعار او با افکار چپ روانه سنجیتی ندارد.

اما این لحن فاتحانه و حماسی که در بیشتر اشعار اولیه شاعر به چشم می خورد، مخصوص دوره جوانی شاعر است و در شعرهای

میان سالی او نمودی ندارد. برعکس در میان سالی، یک لحن غم انگیز یا دست کم غیر فاتحانه که تا حدی بوی یأس و ناامیدی می دهد، جای آن لحن پرشکوه را می گیرد. در "مرگ شهزاده" از مجموعه سالهای صیوری (۱۳۶۹) که اشاره به شکست های عباس میرزا در جنگ ایران و روس دارد، این لحن به تمامی غمبار می شود:

پشت شهزاده قاجار شکست
چون سر میز به اجبار نشست

و این لحن چه اندازه با نامی که برای مجموعه خود برگزیده (سالهای صیوری) تناسب دارد. اگر در درفش کاویان لحن او به این شکل حماسی بود که:

به پا خیزید!
کف دستانتان را قبضه شمشیر می باید
کماندارانتان را در کمان شان تیر می باید

.....

دلی آگاه
همه با همدگر همراه

.....

شکستن شیشه نیرنگ
بریدن رشته تزویر
دریدن پرده پندار

اگر مردانه روی آرید و بردارید
از روی زمین از دشمنان آثار
شود بی شک
تن و جانتان ز بند بندگی آزاد
دلها شاد

اکنون لحن شاعر به شکلی دردانگیز بی صلابت شده است. حتا شکل نصیحت به خود گرفته است. در شعر کوتاه "عزم ویرانی"، از مجموعه سالهای صیوری، همان موضوع کاوه آهنگر که پیشتر در درفش کاویان با آن لحن حماسی پدیدار شده بود، چنین بیان می شود:

کاوه آهنگر می گوید:

با نگاهی گویا
با لبانی خاموش
قصر ضحاک هنوز آباد است
تو به ویرانی این کاخ بکوش

در آخرین کتابش "شیر سرخ" که نامش برگرفته از یک مصرع حافظ است (شیر سرخیم و افعی سیهیم، مانند رهگذار باد که برگرفته از مصرعی دیگر بود) این لحن نومیدی تا درون جان شاعر نفوذ می کند. چندانکه ناگزیر می شود به شکست خود اعتراف کند، اعتراف کند که سیاوش نیست، آرش نیست، یک فرزند معمولی ایران است اما چه کند که مهر ایران در سینه اش شعله می کشد:

نه سیاوشم
نه آرش
من حمیدم
با دلی از شوق چون آتش

با دلی روشن تر از آئینه

-بی کینه

بی محابا پرورم این عشق در سینه

مهر ایران

عشق دیرینه

"شیر سرخ" مربوط به سالهای پس از انقلاب است. سالهایی که هر کس رمقی در جان و پولی در جیب داشت، جلای وطن می کرد. ظاهرا از شاعر نیز خواسته می شود که برود و نماند اما او به صراحت می گوید نمی تواند از خاک ایران دل برکند.

چند تو خوانی ام که هان!

جامه رها کن و بیا!

نیست وطن لباس تن

تا که ز خویش برکنم

غرب وطن نمی شود، خانه من نمی شود

شرق کهن نمی شود

خانه چرا دگر کنم

مهر وطن سرشت من، دوزخ آن بهشت من

روز و شبان و دم به دم

دم ز وطن وطن ز منم

سرانجام در همین مجموعه، در شعر "دلبنده خاک" درختی را تصویر می کند که پای گریزش نیست و بدینسان دلبنده خود را به خاک وطن نشان می دهد:

من نیز چون درخت

با ذره ذره این خاکم پیوندی است

پای گریز نیست، توان گریز نیز

دلبنده ام به خاک وطن

من

و پایدار

تا

پای

دار!

حمید مصدق آخرین وطنیه سرای ماست. ده سال پس از خاموشی هنوز کسی جای او را نگرفته است. با مرگ او شاید دوران وطنیه سرایی هم به پایان رسیده باشد. دست کم در چشم انداز نزدیک جانشینی برای او متصور نیست. شعرای جلای وطن کرده اشعار سوزناکی در دوری از خاک وطن دارند اما آنها به گمانم وطنیه نیست، غم غربت است، اندوه دورماندگی است.

سبیروس علی نژاد

روزنامه نگار

برگرفته از بی بی سی